ریشه‌یابی پیدایش و تحولات بعدی سازمان مجاهدین خلق

تقابل دو جریان قدرت‌مدار؛

هزینه‌های گزافی که هرگز تصور نمی‌شد

گفت‌وگو با سعید شاهسوندی

از لطف‌الله میثمی
بخش نوزدهم

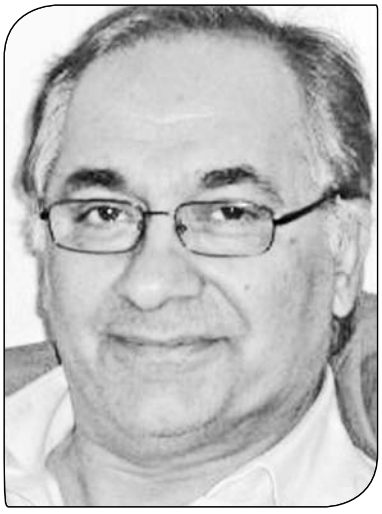

یکی داستان است پر آبِ چشم

■ در گفت‌وگوی پیشین، شما ضمن شرح وقایع سال‌های ۵۶ و ۵۷ گریزی هم به مسائل جامعه‌شناختی زدید و از جامعه باز و جامعه بسته و فقدان شبکه‌های اجتماعی مدرن به‌عنوان یک آسیب‌شناسی مهم در تحولات تاریخی ایران از قائم‌مقام تا زمان ما سخن گفتید؛ فقدانی که جنبش مشروطه و جنبش ملی شدن نفت و انقلاب ۵۷ هم تاکنون نتوانسته آن را مرتفع کند. خوبست گفت‌وگوی را از همین جا شروع کنیم و بعد به تحولات پس از انقلاب برسیم.

□ بحث فقدان شبکه‌های اجتماعی مدرن، کارکردها، ایجاد زمینه‌ها و زیرساخت‌های مناسب پیدایش آن از جمله سیاسی، اجتماعی و بخصوص طبقاتی، از نظر من بحث بازی است که صاحبنظران و منتقدان گوناگون باید به شرح و بسط آن بپردازند و ابعاد گوناگون آن همه‌جانبه بررسی شود تا از آن تئوری راهنما برای حرکت‌های بعدی تدوین گردد. به نظر من در تقدیر تاریخی ملت ما (به‌دلایل گوناگون تاریخی، فرهنگی، مبارزاتی، ژئوپلیتیکی و حتی جمعیتی) پیدایش و گسترش چنین شبکه‌هایی به‌مثابه سنگ‌بنا و ستون پایه‌های پیدایش و رشد پایدار و مستمر دموکراسی وجود داشته و دارد.

فراموش نکنیم که اصلاحات دوران میجی در ژاپن تقریباً همزمان است با ظهور امیرکبیر در ایران و تلاش او برای اصلاحات. این که چرا ژاپن توانست به حرکت خود ادامه دهد و ما متوقف شدیم و امیرکبیرها یا رگ‌هایشان زده شد و صدایشان خفه گردید و یا به حبس، تبعید، زندان و شکنجه‌گاه روانه شدند، داستان پر آبِ چشم تاریخ این ملت است، که البته بی‌دلیل و علت هم نیست.

مردم ایران در مقاطعی «جهش‌وار» به پیش رفتند. در تاریخ معاصر سرفصل‌های چنین جهش‌هایی را می‌توان انقلاب مشروطیت، جنبش ملی‌شدن نفت و انقلاب ۱۳۵۷ دانست. با «جهش» البته می‌توان چند پله یکی کرد و عقب‌ماندگی‌ها را تا اندازه‌ای جبران کرد، اما جهش تمام قضیه نیست. بعد از هر جهشی می‌بایستی تغییرات و تحولات گام به گام و تدریجی پی گرفته شود تا باعث تثبیت جهش و تثبیت حرکت گردد

با این همه مشکلات و مصائب، مردم ایران در مقاطعی «جهش‌وار» به پیش رفتند. در تاریخ معاصر سرفصل‌های چنین جهش‌هایی را می‌توان در انقلاب مشروطیت (۱۲۸۵)، جنبش ملی‌شدن نفت (۱۳۲۹) و انقلاب ۱۳۵۷ دانست.

با انقلاب مشروطه، بر استبداد دربار و درباریان و طبقات خاص لگام زده شد، و ایران به‌عنوان اولین کشور در خاورمیانه، صاحب قانون‌اساسی و مجلس قانونگذاری شد.

جهش انقلاب مشروطه چنان است که ادوارد براون شرق‌شناس و ایران‌شناس بزرگ انگلیسی را که در زمان انقلاب مشروطه ۴۴ ساله بود به تحسین و ستایش مجلس اول واداشته و آن را هم‌تراز مجالس کشورهای اروپایی می‌داند.

با جنبش ملی‌شدن نفت، نام ایران در سراسر جهان و منطقه طنین‌انداز شد. ایران دست استعمار را از منابع طبیعی خود قطع کرد و الهام‌بخش بسیاری از کشورهای منطقه (از جمله مصر و در قضیه کانال سوئز) در ملی کردن سرمایه‌های ملی‌شان شد.

انقلاب ۵۷ نیز به‌مثابه انقلابی که عظیم‌ترین توده‌های میلیونی یک ملت را به صحنه آورد در تاریخ تمام انقلاب‌های معاصر به ثبت رسید.

با «جهش» البته می‌توان چند پله یکی کرد و عقب‌ماندگی‌ها را تا اندازه‌ای جبران کرد. اما جهش تمام قضیه نیست، پس از هر جهشی می‌بایستی تغییرات و تحولات گام به گام و تدریجی پی گرفته شود تا باعث تثبیت جهش و تثبیت حرکت گردد.

به‌دلیل فقدان تحولات بعدی جهت ایجاد زیرساخت‌ها به دستور محمد علی‌شاه، مجلس به توپ بسته شد. میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و ملک‌المتکلمین در باغشاه به دار آویخته

شـدند. مشـیرالدوله‌ها برکنـار و امین‌السـلطان‌ها (اتابـک اعظـم) بر مسند وزارت نشسـتند. قدرت‌های خارجی هـم بیکار ننشسـته هریک با مهره‌ها و منافع خود وارد شـدند و ایران را به مناطق نفوذ خویش تقسیم کردند و سرانجام ۱۶ سال از انقلاب مشروطه نگذشـته، چاه ویل استبداد رضاخانی، تمام دستاوردهای جهش انقلابی مشـروطه را بلعید و لگدمال کرد. به این ترتیب، دوران ۲۰ سـاله استبداد سیاه رضاخانی آغاز شد.

در جهش انقلابی ملی شـدن صنعـت نفت نیز ماجرا به شکلی دیگر، ولی با همان محتوا و به‌دلیل همان نقایص تکرار شد. اسـتعمار خارجی با تکیه بر ارتجاع داخلی (دربـار، همراهان و...) در فقدان نهادهـای دموکراتیـک سـازمان‌دهنده مـردم، حکومت ملـی دکتر مصـدق را سـرنگون کرد. این بار استبداد ۲۵ ساله محمدرضا شاهی آغاز شد.

به ایـن ترتیب، به‌دلیل عدم تـداوم اصلاحات تدریجی پـس از جهـش اولیه که خود ناشـی از فقدان مناسبات و شـبکه‌های اجتماعی مدرن بود، دو جنبش و انقلاب بزرگ مردم ایران به نوجوانی و بلوغ نرسیده دچار سکته و وقفه شد.

در انقلاب ۵۷، نظام شاهنشـاهی به‌دلیل فساد درونی ناشی از فقدان همان نهادهای دموکراتیک کنترل‌کننده که هم حافظ حقـوق ملت بود و هم از سـویی باعث دوام و اسـتمرار حکومـت (البته حکومـت دموکراتیـک) بـود، بـا سـرعتی که هیچ کس آن را پیش‌بینی نمی‌کرد، سرنگون شد.

پـس از پیـروزی انقـلاب، بـدون این کـه جمع‌بندی و تجربه‌آموزی درستی از آسیب‌شناسی دو جهشِ انقلابی پیشین داشته باشیم، بهار آزادی شروع شد.

فرصت تاریخـی برای درافکنـدن طرحی نو و البتـه تدریجی و گام به گام فراهم بود، البته با ملحوظ داشـتن تمامی مزاحمت‌ها، کارشـکنی‌ها و انحصارطلبی‌ها. اما این فرصت تاریخی مردم ایران برای برداشتن گام‌های بزرگ به جلو، صرف دعواهای قدرت (از هردوسو) شد.

به این ترتیب، هر دو طرف مرتکب اشتباه‌های تاریخی و فاحش شدند. یکی در موضع «قدرت»، شـبکه مالی و اجتماعی خاص خود را داشـت و دیگران را به رسـمیت نمی‌شـناخت و دیگری به‌جای تلاش بـرای ایجاد نهادها و زیرسـاخت‌های مناسـب (که البته امری طولانی‌مدت بود) برای کسب و حداقل مشـارکت در «قدرت»، «عجله» داشـت. بدین‌سان بود که به‌جای صدها و هزاران مشـکل لاینحل مانده تاریخـی و اجتماعی دعوای قدرت آغاز شد؛ یکی برای حفظ قدرت و دیگری برای کسب آن.

از عوارض مزمـن جامعه اسـتبدادزده خلاصی نیافتـه بودیم که حمله تجاوزکارانه صدام‌حسین هم مزید علت شد.

به دلیل عدم تداوم اصلاحات تدریجی بعد از جهش اولیه، دو جنبش و انقلاب بزرگ مردم ایران به نوجوانی و بلوغ نرسیده دچار سکته و وقفه شد. ۱۶ سال بعد از انقلاب مشروطه، استبداد رضاخانی تمام دستاوردهای جهش انقلابی مشروطه را بلعید و لگدمال کرد و استبداد محمدرضا شاهی نیز با تکیه بر استعمار خارجی و ارتجاع داخلی دستاوردهای دکتر محمد مصدق در جنبش ملی‌شدن نفت را از بین برد

■ پس از این نقطه‌نظرهای تحلیلی، خوبست روند قضایا را از پیروزی انقلاب پیگیری کنید و بویژه مکانیزم آن را نشان دهید؟

□همان‌طور که پیش از این گفتم در ۲۲دی ۱۳۵۷ من و شـمار دیگری از زندانیان سیاسـی مجاهد، از جمله زنده‌یـاد حمیـد خادمـی، ابراهیم آل‌اسحاق، مرتضی اعلایی و نیز مادر معصومه شـادمانی (کبیری)، همراه با شـماری از مبارزان سیاسـی غیرمذهبی از جمله شکرالله پاکنژاد از زندان قصر در تهران آزاد شدیم. فعالیت سیاسـی مـن از همان‌جا و بـا خواندن پیام زندانیان سیاسی آزاد شده، شـروع شد. یک هفته بعد هم باقی‌مانده زندانیان سیاسـی از جمله مسعود رجوی و موسی خیابانی آزاد شدند و زندان‌ها برای مدتی از زندانیان سیاسی خالی ماند.

خبر خروج شاه از کشور را که همه می‌دانستیم خروجی برای همیشـه اسـت وقتی که در شیراز بودم شـنیدم. آن موقع ما و از جمله من بر این باور بودیم که خروج شاه به معنی پایان انقلاب نیست. ما بـا نگاهـی مقایسـه‌گرایانه و تا انـدازه زیادی در رقابت بـا گروه‌های مارکسیسـت خواسـتار اقدامات رادیکال، از قبیل انحلال ارتش، تشکیل دادگاه‌های انقلابی خلق، مصادره‌های گسـترده، تشکیل بلافاصله شوراها و در یک کلام قطع نفوذ و خلع ید از امپریالیسـت‌ها و عوامل آنها بودیم و ایـن حاصل نمی‌شـد جز طـی نبـردی قهرآمیز، مسـلحانه و طولانی‌مدت، پس حال که رژیم شاه با سـرعتی باورنکردنی فرومی‌پاشـید، اولاً از این که ما در صحنه و در مقام تصمیم‌گیری و تأثیـر نبودیم و ثانیاً از این جهت کـه انقلاب مطابق الگوی ترسیم شده توسط ما صورت نگرفته، دچار نوعی تناقض شده بودیم.

پیش از این برایتـان گفتم که در ماه‌هـای پایانی نظام شاهنشـاهی و در دوران حکومت بختیـار، ما خواهان ادامـه وضع موجود بودیـم تا بتوانیم نیروهای خود را سازماندهی کرده و وارد عمل شویم.

در اعلامیه سیاسی-نظامی شماره ۲۱ (مورخ ۲۷اسفند ۵۷)، که گزارشی از فعالیت‌های سازمان از اواخر سـال ۵۳ تا انقلاب است، چنین می‌خوانیم: «.. چهارسال از سـلطه جریان انحرافی (اپورتونیسـتی) چپ‌نما می‌گذرد. در این مدت علاوه بر این که تمامی امکانـات تعلیماتی، نظامی، ارتباطی و سمپاتیک توسط جریان اپورتونیسـتی تاراج شده بود، ما تا آخر سال ۱۳۵۵ تحت تعقیب و زیر ضربات نظامی-تشـکیلاتی جریان اپورتونیستی بودیم، [به نحوی که] سازمان دوبار تا آستانه تلاشی کشیده شد...»

در بخش دیگری از این گزارش آمده اسـت: «... سازمان جهت تضعیف

دیکتاتوری اصراری بر استفاده از نام خویش نداشت... با توجه به این مسئله، خط مشی سازمان طوری تنظیم شده بود که کارها و عملیاتش حتی‌المقدور تظاهر خارجی نداشته باشد... و بازوی نظامی خویش را در موارد لزوم به‌عنوان چتر حفاظتی جنبش دموکراتیک به کار می‌برد... گزارش این عملیات بعداً در اختیار هموطنان قرار خواهد گرفت...»

در این گزارش از دو بار تا آستانه تلاشی رفتن سازمان می گوید، اما در دیگر مدارک صحبت از متلاشی شدن موجودیت تشکیلاتی است.

واقعیت این بود که پس از شهادت مجید شریف واقفی و متلاشی شدن هسته اولیه مقاومت ما در برابر جریان مارکسیستی، جهت ایجاد سازمان (مذهبی) تلاش هایی توسط برادران الفت، محمد اکبری آهنگران و بویژه زنده یاد فرهاد صفا صورت گرفت که با شهادت آنان همگی تلاش ها ناکام ماند. از این روست که با قاطعیت می توان گفت در بحبوحه انقلاب نه تشکیلاتی به‌طور جدی وجود داشت و نه «بازوی نظامی» و نه «چتر حفاظتی» ادعایی و جالب تر آن که، رجوی و خیابانی که به تازگی از زندان آزاد شده بودند، این بار به‌نام «سازمان مجاهدین» اطلاعیه صادر می کردند و «برادران مجاهد از بند رسته...» [یعنی خودشان] را تأیید می کردند.

ضمناً بد نیست همین جا یادآور شوم که در همین اطلاعیه سیاسی ـ نظامی شماره ۲۱، ذیل عنوان «ملاحظات سیاسی ـ تشکیلاتی» به شما (لطف‌الله میثمی) نیز پرداخته است:

در بند ۲ ملاحظات، آمده است: «سازمان، ضمن تأیید مواضع برادران مجاهد از بند رسته... عناصری که از صفوف آنها تصفیه شده‌اند را عناصر اخراجی سازمان اعلام می‌دارد. این عناصر حق هیچ گونه استفاده از نام و ارزش‌های مجاهدین را ندارند و ما از پیش در مورد سرقت سیاسی برخی مدارک سازمان و دستکاری‌هایی که در آنها صورت گرفته هشدار می‌دهیم.» (مجموعه اعلامیه‌ها، جلد اول، صفحه ۶۲)

دو هفته بعد در ۷ فروردین ۵۸ نیز ضمن تأکید بر اطلاعیه پیشین می نویسد: «کتب و نشریاتی که ظرف این مدت با سوءاستفاده از نام و آرم مجاهدین چاپ شده، حاوی نقطه‌نظرهای انحرافی، ارتجاعی و ضد مجاهدین نیز می‌باشد...» (مجموعه اعلامیه‌ها، جلد اول، صفحه ۹۰. خط کشی زیر عبارات و تأکیدات از من است)

اکنون به چند نمونه دیگر از این تناقض ها و ناهمگونی هایی که خود من شاهد آن بودم توجه کنید:

۱ـ اگر به عکس های موقع آزادشدن ما از زندان توجه کنید خواهید دید که حمید خادمی کلاه پشمی را تا روی پیشانی‌اش پایین کشید تا ریختگی موهایش مشخص نشود. او این کار را نه بابت زیبایی یا زشتی، بلکه برای مصون‌ماندن از شناخته‌شدن انجام داد.

اخبار کشور
مسعود رجوی، از رهبران سازمان مجاهدین خلق:
کودتا نمیتواند سد پیروزی خلق باشد

بعد از پیروزی انقلاب، فرصت تاریخی برای درافکندن طرحی نو و البته تدریجی و گام به گام فراهم بود. البته با ملحوظ داشتن تمامی مزاحمت‌ها، کارشکنی‌ها و انحصارطلبی‌های حاکمیت، اما این فرصت تاریخی مردم ایران برای برداشتن گام‌های بزرگ به جلو، صرف دعواهای قدرت (از هر دو سو) شد

۲ـ کمی بعد از آزادشدن، سازمان به من مأموریت داد که برای بررسی راه‌های ارتباطی جهت تردد و تهیه سلاح به مناطق جنوبی بروم. تهیه سلاح و راه‌های خروج از کشور دنباله همان تفکر چریکی و خط مبارزه مسلحانه آزادیبخش بود.

۳ـ جالب است دانسته شود که سفر مخفی ما در روزهای منتهی به انقلاب، ناخواسته و تحت تأثیر فضای جامعه به سفر سیاسی ـ تبلیغاتی تبدیل شد. من و چند نفری که همراه من بودند (از جمله محمد سیدی کاشانی معروف به بابا و محمد مشرف) به ایراد سخنرانی در دانشگاه اهواز و نفت آبادان مشغول شدیم.

۴ـ روزهای ۱۹ و ۲۰ بهمن ۵۷ من در آبادان بودم. ابتدا پیرو دستور سازمانی چندین جلسه خصوصی با شماری از فعالان و جوانان مبارز شهر برای بررسی راه‌های حمل سلاح از خارج داشتم، ولی روند قضایا به سخنرانی در استادیوم ورزشی شهر آبادان انجامید. هنگام سخنرانی شهر خالی شد. استادیوم و خیابان‌های اطراف مملو از جمعیت بود. روز دوم سخنرانی در دانشکده نفت آبادان بود که آنجا هم جای سوزن‌انداختن نبود. من هنوز هم احساس شادمانی بودن با این امواج مردمی را فراموش نکرده‌ام و آن را در زمره بهترین خاطرات زندگی سیاسی خود می‌دانم. احساس می کردم که ماهی سیاه کوچولو بعد از سال‌ها دربه‌دری و زندان و شکنجه به دریای عظیم مردمی پیوسته است.

۵ـ عصر همین روز بود که از تهران خبر رسید شهر شلوغ است و هر چه زودتر خود را به تهران برسانید. سیدی کاشانی، ابراهیم ذاکری، محمد مشرف و من همراه برادر کوچک محمود عسگری‌زاده که او هم در آن موقع در آبادان بود، با ماشین بی.ام.و بدون وقفه و با تعویض راننده به‌سوی تهران حرکت کردیم. وقتی به جنوب تهران رسیدیم، لوله تفنگ‌ها را دیدیم که از ماشین‌های سواری بیرون است. انقلاب بدون حضور ما و بدون نیاز به اسلحه و نبرد مسلحانه انجام گرفته بود.

۶ـ به تهران که رسیدیم ابتدا در منزل پدر رضایی‌های شهید و سپس در منزل آیت‌الله طالقانی مستقر شدیم و از آنجا به مأموریت‌های مختلف فرستاده می‌شدم. خاطره‌ای که از آن ایام به یاد دارم این است که خبر رسید مردم به طرف زندان اوین روان شده‌اند. به من و علیرضا بابا‌خانی و یک‌نفر دیگر گفتند هر چه زودتر خود را به آنجا برسانید، اما وقتی ما به جاده منتهی به زندان اوین رسیدیم، دریای مواج مردم به آنجا رسیده بود، آنچنان که ما قادر به کمترین نقشی نبودیم. در چشم به‌هم‌زدنی در بزرگ و آهنی زندان اوین کنده شد و مردم که حرف حکومت را باور نکرده بودند در جست‌وجوی باقی زندانیان سیاسی بودند. گاه انبوهی گچ و آهک را که

برای کارهای ساختمانی انباشته شده بود نشان هم می‌دادند و می گفتند که با اینها زندانیان سیاسی را کشته و یا در آب آهک انداخته‌اند. من که می‌دانستم مدت‌هاست اوین تخلیه شده و مدت‌هاست که همه زندانیان سیاسی آزاد شده‌اند، بیهوده تلاش کردم به چند نفری که دور و برم بودند توضیح دهم، اما آنها با نگاه‌های عاقل اندر سفیه به من نگاه کردند. اینجا بود که به عینه دیدم وقتی حکومتی اعتماد عمومی را از دست بدهد دیگر هیچ حرف و گفته‌ای را، حتی اگر درست هم باشد، از او قبول نمی کنند.

یکبار هم که خواستم از آتش زدن مدارک و به غارت رفتن بسیاری وسایل جلوگیری کنم، شخصی بدون این که مرا بشناسد، به صورتی تهدیدآمیز کار من را با ساواکی‌ها مقایسه کرد. من به‌سرعت حساب کار دستم آمد و کوتاه آمدم. چون می‌دانستم کافی است هیاهو کند و ساواکی-ساواکی کند و پیش از این که من بتوانم خودم را معرفی کنم، تکه بزرگه گوشم باشد...

۷ـ نمونه قابل تأمل دیگر این که در روز ۲۲ بهمن که پادگان‌ها و مراکز قدرت نظام شاهنشاهی یکی پس از دیگری فرومی ریخت، شماری از اعضای شناخته‌شده سازمان به مرکز رادیو و تلویزیون رفته و به‌اصطلاح آنجا را تصاحب کردند. تازه رژیم سقوط کرده بود. محمد سیدی کاشانی و به گمانم همراه وی مهدی تقوایی که هر دو از اعضای شناخته‌شده سازمان بودند به مرکز رادیو و تلویزیون رفتند. یکی از این دو (به احتمال زیاد سیدی کاشانی) به سبک چریک‌های فلسطینی و یا شاید هم امریکای لاتین پشت به دوربین نشست و شروع به صحبت کرد، چون هنوز باورشان نشده بود که رژیم سقوط کرده و از این نظر کار تمام است. بعدها این کار سیدی کاشانی مورد مزاح بقیه قرار گرفت، حال آن که فضای عمومی حاکم بر سازمان همین بود و او جز تابعیت از فضای عمومی کاری نکرده بود. سخنرانی‌ها و کارهای امثال من خلاف روند عمومی و اعلام شده بود که در مواردی هم به خاطر آنها مورد سرزنش و انتقاد قرار گرفتم.

۸ـ باز هم جالب است که بگویم مضمون اصلی قریب به اتفاق فعالیت‌های افراد سازمان در روزهای انقلاب (از راهپیمایی تاسوعا و عاشورا) تا ۲۲ بهمن، معطوف به توضیح آرم سازمان و سوابق بنیانگذاران و تأکید بر اسلامی بودن ایدئولوژی سازمان است. مردم به‌دلیل وجود داس و سندان و ستاره، آن را با آرم سازمان‌های مارکسیستی و از جمله چریک‌های فدایی اشتباه گرفته و آرم را پایین می کشند و مانع افراد می‌شوند. یعنی تازه بعد از انقلاب، مجاهدین خلق شروع به معرفی خود به مردم می کنند که در گام‌های اول هم با شکست روبه‌رو می‌شوند.

۹ـ چنین وضعیتی با آن چیزی که بعدها مجاهدین مدعی می‌شوند یعنی «طلایه‌داری انقلاب» و یا «سرقت انقلاب» توسط دیگران، تناقض آشکاری داشت.

۱۰ـ و بالاخره لازم است بگویم، درست یک‌ماه بعد از سفر اول به آبادان، با توجه به استقبال و موفقیت سفر اول، قرار شد من برای توضیح و تشریح مواضع مجاهدین که توسط مسعود رجوی در ۱۴ اسفند ۵۷، در دانشگاه تهران اعلام شده بود به آبادان و اهواز بروم. در این سفر حجت‌الاسلام جلال گنجه‌ای را با لباس روحانیت همراه من کردند تا تأثیر بسیج کنندگی دوچندان شود. در سفر یک‌ماه پیش شهر تعطیل و استادیوم مرکزی و اطراف آن مملو از مردم بود. این بار هم محل سخنرانی همان استادیوم تعیین شد. به کمک جوانانی که طی این مدت سازماندهی کرده بودیم دور تا دور استادیوم بلندگو و پلاکاردهای متعدد در شهر نصب شد. خوب به یاد دارم که به خاطر روابط قبلی، توانستیم چندین بار هم در رادیو آبادان اعلام برنامه کنیم. با چنین تمهیداتی منتظر حضور انبوه و چندصدهزار نفری مردم بودیم، اما هرچه ساعت برگزاری مراسم نزدیکتر می‌شد، انتظار و امید ما برای استقبال کمتر می‌شد. مجبور شدیم به پخش سرود و موزیک بپردازیم و شروع برنامه را عقب بیندازیم. دوستانی که در رادیو داشتیم هم چندین بار دیگر تلاش کردند مردم را به سمت استادیوم بکشانند، اما همه کوشش‌های ما بی‌نتیجه ماند. بیش از یک ساعت از زمان اعلام شروع برنامه گذشته بود و جز چندده نفری کس دیگری از مردم نیامده بود. نه می‌شد برنامه را شروع کرد و نه می‌شد آن را تعطیل کرد. در هر دو صورت آبروریزی بزرگ سیاسی بود. سرانجام بعد از مشورت قرار شد من سخنرانی نکنم و جلال گنجه‌ای صحبت کوتاهی کند و سر و ته قضیه را جمع کند. او شروع به صحبت کرد، در حالی که تعداد بلندگوها از تعداد نفرات بیشتر بود. استادیومی که در یک‌ماه پیش مملو از جمعیت بود، این بار پر از خالی بود!

این اولین نمونه از انزوای سیاسی بود که من از همان ایام و تاهم اکنون هرگز فراموش نکردم.

■ این ماجرا مربوط به بعد از اعلام مواضع مجاهدین بود، اگر ممکن است درباره این اعلام مواضع برایمان بگویید.

□ آزادی زندانیان سیاسی به‌طور جدی از آبان ماه و با آزادی حدود هزار نفر شروع شد. آزادی، از زندانیان با محکومیت سبک‌تر شروع شد و رفته‌رفته محکومین حبس‌های طولانی‌مدت و ابد را نیز شامل شد. از اواخر این دوره بود که قرار شد زندانیان آزاد شده، طی بیانیه‌ها و آکسیون‌هایی خواستار آزادی سایر زندانیان شوند. از همین زمان قرار شد روی دو نفر یعنی مسعود رجوی و موسی خیابانی به‌عنوان چهره‌های اصلی مجاهدین تأکید شود. اولین اطلاعیه از این نوع، توسط خود من در مقابل زندان قصر خوانده شد. با قطعی شدن تحولات و بی در و پیکر شدن زندان‌ها، بخصوص در دوره ۳۷ روزه نخست‌وزیری بختیار، مجاهدین ابتدا با عنوان «مجاهدین زندانی» دو اطلاعیه یکی خطاب به روزنامه‌نگاران و دیگری به مناسبت آزادی از زندان صادر کردند و سپس از یکم بهمن ماه با امضای مسعود رجوی و موسی خیابانی شروع

مسعود رجوی و موسی خیابانی به‌عنوان رهبران مجاهدین، اولین اعلامیه خود را به پاریس برای آیت‌الله خمینی فرستادند با عنوان «محضر مبارک مجاهد اعظم حضرت آیت‌الله‌العظمی خمینی». در این اعلامیه آمده است: «جنبش عظیم و شکوهمند خلق ستم‌کشیده ایران که از فیض زعامت آن حضرت برخوردار است، در مسیر پیشرفت و شکوفایی دم‌افزون خود به دستاوردها و پیروزی‌های قابل توجهی رسیده است. آزادشدن فرزندان مجاهد شما از زندان‌های رژیم جبار و ستمگر ایران یکی از کوچکترین این پیروزی‌هاست، بنابراین ما آزادی خود را مدیون مجاهدت‌ها و جانفشانی‌های خلق رزمنده و ستم‌کشیده ایران در پرتو الهامات آن زعیم استوار و سازش‌ناپذیر هستیم...»

به انتشـار اطلاعیه و بیانیـه کردند. به این ترتیب رجوی و خیابانی به‌عنوان رهبران مجاهدین، اولین اعلامیه خود را به پاریـس برای آیـت‌الله خمینی فرستادند با عنوان:

«محضـر مبارک مجاهـد اعظم حضرت آیت‌الله العظمی خمینی»

در این اعلامیه از جمله آمده است: «جنبـش عظیـم و شـکوهمند خلق ستم کشیده ایران که از فیض زعامت آن حضرت بر خوردار است، در مسیر پیشرفت و شکوفایی دم‌افزون خود به دستاوردها و پیروزی‌های قابل توجهی رسیده‌است.

آزادشـدن فرزندان مجاهد شما از زندان‌های رژیم جبار و ستمگر ایران یکی از کوچکترین این پیروزی‌هاسـت. بنابراین ما آزادی خود را مدیون مجاهدت‌هـا و جانفشـانی‌های خلـق رزمنده و ستم کشیده ایران در پرتو الهامات آن زعیم استوار و سازش ناپذیر هستیم...»

اعلامیه مزبور چنین ادامـه می‌یابد: «از این رو، فرزنـدان مجاهـد شـما در بـدو آزادی از زندان جسـارت کرده و این اجازه را به خـود دادند که ضمن عـرض سـلام و درود بـه حضـور آن پدر مجاهد اعظـم، مراتب آمادگی خـود را کماکان برای جانبـازی در راه آرمان‌های توحیدی مکتب انقلابی اسلام که ایدئولوژی مجاهدین خلق ایران است به پیشگاه معظم تقدیم کنند.»

اعلامیـه در انتهـا آرزو می‌کند کـه «خلق و انقلاب ایران... همیشه این سعادت را داشته باشند تا آن وجود گرامی پیوسته در پیشاپیش آنان بوده و از الهامات و ارشاداتشان برخوردار باشند...»

امضا: از طرف مجاهدین رها شده از بند

مسعود رجوی - موسی خیابانی

۱ بهمن ۵۷[۱]

ملاحظه می‌کنید که مجاهدین در این اطلاعیه به اصطلاح بسـیار دست به عصا حرکت می‌کنند. انعکاس چنین اعلامیه‌هایی در میان افکار عمومی نوعی همسویی میان مجاهدین و رهبری انقلاب، آیت‌الله خمینی را تداعی کرد. چهار روز بعد در پنج‌شـنبه ۵ بهمن، مسـعود رجوی در اجتماعی در چمن دانشگاه تهران شـرکت کرد. در این اجتماع او بیانیه ۱۲ ماده‌ای اعلام مواضع در برابر جریان مارکسیستی سازمان را قرائت کرد. او ضمن سخنانی که بار عاطفی و مذهبی شدید داشـت افزود که «امروز دو مسئله مهم داریم: یکی خارجی یعنی امکان هجوم، امکان یورش و کودتا... و دیگری داخلی در صفوف خودمان.»

وی پس از آن مصاحبه‌ای با روزنامه کیهان انجام داد که در روزهای ۱۸، ۱۹ و ۲۱ بهمن به چاپ رسید. در این مصاحبه‌ها رجوی تأکید کرد که «سقوط دیکتاتـوری قدمـی از راه طولانـی انقلابی ماست... سقوط دیکتاتوری در ایران (که البته می‌تواند موقت هم باشـد) فقط می‌تواند یک قدم و تنها یک قـدم از راه انقلابـی طولانی که ما در پیش داریم محسـوب شـود... اگر مبارزه ضد دیکتاتوری ما دارای مضمون و ماهیت ضد امپریالیسـتی نباشد نهایتاً چه فایده‌ای دارد؟»[۲]

کیهان
انقلابیون بشناز به رهبرشان نزدیک نیستند
هشدار مجاهدین خلق درباره نقایص انقلاب
مسعود رجوی از رهبران سازمان مجاهدین خلق ایران:
آقای بازرگان، اگر مساله کردی حل نشود، شما مسئول کشتارهای آینده خواهید بود
از کیهان، اطلاعات و آیندگان بخاطر افتخارآفرینی نقشه های امپریالیسم دشنام میدهم

تکیه بر جنبـه ضد امپریالیسـتی انقلاب واجب‌ترین قدم است (بخش دوم مصاحبه).[۳] رجوی در سـومین بخش مصاحبـه می‌گوید: «ما به یـک دگرگونی رادیـکال و ریشـه‌ای در کل مناسـبات اجتماعی معتقدیم که طبعاً جایی برای بانک‌های اسـتعمار و غارتگر در آن نخواهد بـود.» او در مورد ارتش هم می‌گوید: «مردم ما به یک ارتش مردمی نیازمندند، یعنی روابـط ارتش با مردم و روابـط درونی ارتش بایسـتی خصیصه مردمی پیدا کند و این هم مستلزم یک دگرگونی بنیادی در وضع موجود است...»[۴]

خروج آیت‌الله طالقانی از صحنه، زمینه را برای درگیری هرچه سریع‌تر دو طرف مهیا کرد؛ درگیری‌ای که هیچ‌یک از دو جریان فکر نمی‌کرد چنین خونبار، پرهزینه و طولانی باشد. هر یک از این دو جریان فکر می‌کرد قادر خواهد بود دیگری را در کوتاه‌مدت و با هزینه اندک از صحنه خارج کرده و آنگاه بی‌خیال و بدون دغدغه به سلطه بلامنازع خود ادامه دهد. تاریخ سی و چند سال گذشته نشان داد که محاسبه هر دو گروه غلط بود

مجاهدین در ۲۶ بهمـن ماه طی اطلاعیه‌ای که صورت تلگـراف دارد، پیام تهنیتی بدین شـرح برای آیت‌الله خمینی ارسال می‌کنند:

«پیام و تهنیت مجاهدین خلق ایران به حضرت آیت‌الله خمینی»

تهران - نیمه‌شب پنج‌شنبه ۲۶ بهمن ماه

مجاهد اعظم حضرت آیت‌الله خمینی

مجاهدین خلق ایـران و عموم فرزندان انقلابی شما در این میهن، با قلبی سرشـار از احترام، فرمان قاطع شـما را مبنی بـر محاکمه و مجـازات فوری چهار تن از عناصر جنایتکار و خیانت‌پیشه رژیم پیشین، دریافت داشتند.

این اقدام متهورانه و انقلابی را که روشـنایی بخش چشـمان و تسـلای قلوب تمام مردم محروم این سـرزمین... است به شـما و تمام مردم قهرمان کشورمان تبریک و تهنیت می‌گوییم.

حضرت آیت‌الله شـما با این فرمان انقلابی پرتو دیگری از چهره راستین مکتب توحیدو ایدئولوژی ما (اسـلام) را به جهانیان عرضه کردید. لذا باز هم مشتاقانه امیدواریم که بدون کمترین توجه به برخی یاوه‌پردازی‌های شرک‌آمیز و سازشکارانه، و به گونه‌ای هرچه سریع‌تر، داد این خلق مظلوم و شکنجه‌دیده ما، تا آخرین نفر از بقیه عناصر ضدانقلابی نیز باز ستانده شد...»[۵]

سازمان مجاهدین در این ایام با مشکلات متعددی روبه‌روست:

۱ـ به‌دلیل غیاب بـودن طولانی مدت از صحنه اجتماع و مبارزه، بسـیار عجله دارد این حفره و عقب‌ماندگی را جبران کند.

۲ـ در بطن اندیشه‌شان تفکر مبارزه مسـلحانه و شعارهای کلاسیک ضد امپریالیستی خانه کرده و به‌سادگی قادر به ترک آن در فضای جدید نیستند.

۳ـ در رؤیای تکرار تجربه سال‌های ۵۴ تا ۵۶ در زندان‌ها نیز هستند. این را

طرف مقابل نیز می داند و دیگر حاضر نیست صحنه را به آسانی واگذار کند.

۴ـ از سویی در رقابت با جریان راست حاکم و از سویی در رقابت با جریان‌های چپ اپوزیسیون هستند.

۵ـ و اما مهمترین نکته، به نظر من محصور ماندن در حصار بسته تشکیلاتی و فرماسیون سازمان مخفی است. هر چند که شرایط تحمیلی پس از انقلاب، به‌ناچار تلفیقی از شرایط مخفی ـ علنی یا همان نیمه‌مخفی ـ نیمه‌علنی را تحمیل کرده است. به این ترتیب، مجاهدین به‌جای روی آوردن به مناسبات علنی حزبی و سازوکارهای شفاف و دموکراتیک مرتبط با آن، در همان مدار بسته سازمانی ماندند.

۶ـ طبیعی است که در چنین شرایطی یک و یا حداکثر چند نفر تصمیم گیرنده است و بقیه مجریان نظرات بالا خواهند بود.

۷ـ چنین سازماندهی به‌هیچ‌وجه پاسخگوی شرایط پیچیده پس از انقلاب نیست.

۸ـ نتیجه چنان مشکلات و رقابت‌هایی، موضع گیری‌های زیگزاگی و گاه صدوهشتاد درجه‌ای است.

هم از این روست که می بینیم، چند روز بعد مجاهدین اطلاعیه جدیدی صادر کرده و اعلام می کنند: «اینک که استبداد رخت بربسته است، تا انحلال ارتش ضدخلقی و برپایی ارتشی مردمی این پیروزی از خطر شکست محفوظ نیست.»(۶)

اما مرزبندی مشخص در مراسم تشییع جنازه محمدرضا طلوع شریفی که طی سانحه‌ای کشته شد اعلام شد. در این سخنرانی که در دانشگاه تهران صورت گرفت مسعود رجوی سخنرانی کرد. روزنامه کیهان که در این هنگام تحت کنترل نیروهای چپ و طرفداران مجاهدین است با تیتر درشت نوشت: «هشدار مجاهدین خلق درباره نقایص انقلاب». رجوی در این سخنرانی نظر سازمان مجاهدین درباره مبرم‌ترین مسائل روز را بدین شرح بیان کرد: «انقلاب ما ناقص و ناتمام و روبه افول خواهد بود مگر آن که:

۱ـ نظام ارتش مزدور و پس مانده شاه اساساً و بنیاداً منحل و به‌طور انقلابی تجدید سازمان شود.

۲ـ هیچ گونه تضییق نظامی و سیاسی برای انقلابیون اصیل و جان برکف که از قدیم می جنگیده‌اند به‌وجود نیاید.

۳ـ به مصداق جزای «مفسدین فی الارض» مجازات جنایتکاران و شرکای رژیم پهلوی با قاطعیت کامل در یک دادگاه علنی مردمی، یعنی دادگاه خلق... به عمل آید.

۴ـ انتصابات تا سر حد امکان و بخصوص در سطح کادرهای رهبری کننده با نظر شوراهای مردمی صورت گیرد.»

رجوی همچنین در مورد مجازات‌ها در دادگاه خلق با استناد به آیات قرآن گفت: «ادامه حیات شما منوط به این است که کیفر بدهید و قصاص کنید والا وضع سابق باز خواهد گشت...»

این سخنرانی و مواضع مطرح شده در آن، دو هفته پس از پیروزی انقلاب، آغاز جداسازی مجاهدین بود، هر چند رابطه مجاهدین با حاکمیت دچار افت و خیز و نزدیکی و دوری‌های فصلی و نوبتی نیز شد.

■ واکنش حاکمیت در مقابل این موضع گیری چه بود؟

□ حاکمیت جدید در این ایام یکدست و منسجم نیست و گرایش‌های گوناگونی دارد. کنترل مرکزی آنچنانی هم وجود ندارد. طبیعی است که در چنین موقعیتی گروه‌های متشکل‌تر و فعال‌تر قادر به اثرگذاری بیشتری هستند تا افراد و جریان‌های منفرد. با این همه قرار نانوشته‌ای وجود دارد که مانع ورود مجاهدین به بازی قدرت و ارگان‌های قدرت شوند.

بنابر اطلاع مجاهدین، در تاریخ ۱۱ و ۱۲ اسفند به مراکز «جنبش ملی مجاهدین» در کاشان، یزد و تربت‌حیدریه حمله شده، افراد را خلع سلاح کرده، کتک زده و از مراکزشان بیرون راندند. مرکز مجاهدین در تهران نیز در معرض حمله قرار گرفت.

براساس اطلاعیه مجاهدین، در تاریخ ۱۹ اسفند، دو تن از مجاهدین هنگام حمل و نقل مقداری مهمات در تهران توسط کمیته سعدآباد دستگیر و خلع سلاح می شوند. به این ترتیب زنجیره‌ای از عمل و واکنش میان دو نیرو یکی خواهان «حفظ» و دیگری خواهان «کسب» قدرت شروع شد.

باقی جریان را پیش از این در مناسبت‌های گوناگون توضیح داده‌ام: تقابل دو جریان قدرت‌مدار و هزینه گزافی که هرگز تصور نمی‌شد.

■ چند سال پیش در گفت‌وگویی که با نشریه درباره ۳۰ خرداد ۶۰ داشتید، شما به تفصیل به این موضوع پرداختید، اکنون خوبست برای تکمیل این بحث و حفظ ترتیبات زمانی، به گزیده‌ای از آن اشاره کنید.

□ در آستانه انقلاب، درهای زندان باز شد و بدنه سازمان مجاهدین با رقمی نزدیک به ۲۵۰ نفر کادر آموزش دیده با انسجام بسیار بالای تشکیلاتی مانند یک پتانسیل و یک نیروی متمرکز سازمان یافته وارد صحنه اجتماع شدند.

اما در بدنه و نزدیک به رأس انقلاب (آیت‌الله خمینی) و یا حداقل در بخشی از رهبری انقلاب، نیروهایی حضور داشتند که یکی دوسال پیش در زندان به‌عنوان «راست ارتجاعی» مورد حمله مجاهدین خلق قرار گرفته و به‌شدت منفرد و منزوی شده بودند. حال که آنها دست بالا را داشتند می خواستند تلافی کنند و از تکرار آنچه در زندان بر آنها رفت جلوگیری کنند.

حاکمیت در منتهی‌الیه طیف راست خود خواستار این بود که از همان فردای پیروزی با مجاهدین تسویه‌حساب نهایی صورت بگیرد. اینان بر این نظر بودند که هر چقدر زمان بگذرد مجاهدین قادر خواهند بود جوانان بیشتری را «فریب» داده و نیروی بیشتری جذب کنند، درنتیجه مقابله با آنها

اگر بخواهم مبانی نظری مجاهدین را در چند کلمه توضیح دهم به سه پایه سوسیالیسم، ناسیونالیسم و اسلام می‌رسم. آن سه پایه‌ای که بنیانگذاری سازمان براساس آن شکل گرفت از دلایل رشد جدی سازمان چه در دوران شاه و مبارزه مسلحانه و چه در فردای پیروزی انقلاب بود، هرچندسه‌مؤلفه «ناسیونالیسم، اسلام و سوسیالیسم» به گفته‌عده‌ای ناهمگونی‌ها و ناهمخوانی‌هایی دارد، اما به نظر من پتانسیل نهفته در آن می‌توانست به سرعت باز شده و به جذب نیرو بپردازد. شخصیت رجوی و توان تشکیلات نیز البته بسیار مؤثر بود. ناگفته پیداست که سازمان مجاهدین کنونی با اصول اولیه بنیانگذاری سازمان و به دنبال آن سه پایه مذکور فاصله بسیار گرفت

هزینه بیشتری خواهد داشت. پس تا تنور انقلاب داغ است مجاهدین باید سر کوب شوند تا هزینه‌ها و ضایعات کمتری داشته باشد.
این نقطه‌نظر مربوط به منتهی‌الیه جریان راست بود و شاخص تمامی نقطه‌نظرات موجود در حاکمیت نبود. حاکمیت جدید در رأس به این نسبت و به این شدت درگیر مسئله نبود، علاوه بر آن ضرورت رهبری جامعه، نگاه کلان به مسائل را ایجاب می‌کرد.
مجاهدین تلاش می‌کردند با جریان‌های دیگر حاکمیت که تجربه درگیری‌های زندان را نداشتند رابطه برقرار کرده و فضای تنفس و فعالیت سیاسی برای خود ایجاد کنند. نامه‌نگاری‌های متعدد به آیت‌الله خمینی، حاج احمد آقا خمینی و دیگر سران حکومت در آن ایام بدین منظور است.

■ تصویر عمومی در این ایام از مجاهدین چگونه است؟

□ در آن ایام تصویر «عمومی» از مجاهدین، تصویری در مجموع مثبت بود. خاطره‌هایی که مردم از شهدای مجاهدین، محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن، علی‌اصغر بدیع‌زادگان و بخصوص خانواده رضایی‌ها و بعد هم مجید شریف‌واقفی داشتند مثلثی را در ذهن‌ها تداعی می‌کرد: مثلث خمینی، شریعتی و مجاهدین. آیت‌الله خمینی به‌عنوان رهبر انقلاب، شریعتی معلم انقلاب و مجاهدین بازوی نظامی انقلاب. پلاکاردهایی هم که مجاهدین در این ایام به میان تظاهرات می‌آوردند بدین منظور بود یا تصویر آیت‌الله خمینی بود و در کنار آن آرم مجاهدین و یا تصویر آیت‌الله خمینی و در طرفین آن، تصویر مرحوم شریعتی و آرم مجاهدین. چنین مثلثی البته در واقعیت امر وجود نداشت؛ نه از جانب نیروهای معتقد و وفادار به آیت‌الله خمینی و نه از جانب سازمان مجاهدین.
فضای عمومی جامعه هیجان‌زده و غیرسازمان‌یافته بود، برای نمونه تصویر مهدی رضایی در تظاهرات آورده می‌شد، اما اگر روی همین تصویر آرم مجاهدین بود، حساسیت نشان داده می‌شد. زخم درگیری‌های درون زندان التیام نیافته بود. نام شهدای مجاهدین بر شماری از میادین، مراکز و خیابان‌ها گذاشته شد؛ میدان رضایی‌ها، خیابان حنیف‌نژاد، بیمارستان مهدی رضایی و... اما به فاصله کوتاهی همه این نام‌ها حذف شد، تنها یک نام بر جای ماند: دانشگاه صنعتی شریف.
سیاست مجاهدین ادامه مبارزه به شکل «سازمان پیشین»، اما غیرمسلحانه بود. مناسبات دوران مبارزات مخفی و یا دوران زندان با مناسبات دوران پس از انقلاب نمی‌توانست یکسان باشد. روش درست در فردای پیروزی انقلاب، روی‌آوردن سازمان به‌سوی مناسبات علنی و حزبی و درنتیجه بازشدن روابط و گسترش دموکراسی درون سازمان بود.
حادثه دیگری که در شکل‌گیری ۳۰ خرداد ۶۰ نقش بازی کرد، وفات زودهنگام آیت‌الله طالقانی بود. ایشان نقشی تعیین‌کننده در تعادل و تعدیل امور داشت. ازسویی سپر حفاظتی مجاهدین بود و از آنها در مقابل جریان‌های راست افراطی محافظت می‌کرد و ازسوی دیگر عامل کنترل‌کننده و تعدیل‌کننده مجاهدین نیز بود. نقش ویژه و تعدیل‌کننده ایشان به‌عنوان سپر حائل در میان هر دو جریان بسیار حائز اهمیت بود. ایشان در مقابل جریان افراطی از مجاهدین حمایت می‌کرد و در مقابل، مجاهدین را با این بیان که «غوره نشده می‌خواهند مویز شوند» عتاب می‌کرد.
خروج آیت‌الله طالقانی از صحنه، زمینه را برای درگیری هر چه سریع‌تر دوطرف مهیا کرد؛ درگیری‌ای که هیچ‌یک از دو جریان فکر نمی‌کرد چنین خونبار، پرهزینه و طولانی باشد. هریک از دو جریان فکر می‌کرد قادر خواهد بود دیگری را در کوتاه‌مدت و با هزینه اندک از صحنه خارج کرده و آنگاه بی‌خیال و بدون دغدغه به سلطه بلامنازع خود ادامه دهد. تاریخ سی و چندسال گذشته نشان داد که محاسبه هر دو گروه غلط بود.
منافع کلان ملی و تاریخی و حتی اسلامی فدای منافع کوتاه‌مدت، خصومت‌ها، کوته‌بینی‌های حزبی و سازمانیِ هر دوطرف شد.
کمی بعد از فوت ناگهانی آیت‌الله طالقانی حادثه گروگان‌گیری در سفارت امریکا پیش آمد. این ماجراشور و هیجانی در جامعه به‌وجود آورد. مجاهدین با شعارهای خاص خود از حرکت پشتیبانی کردند. پشتیبانی مجاهدین از حرکت «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» و درگیری حاکمیت با دشمن خارجی باعث شد که درگیری‌های داخلی موقتاً تحت‌الشعاع قرار گیرد. مجاهدین با همسویی با این حرکت و رفتار معتدلی که در آن ایام در پیش گرفتند توانستند از آن فضا بهره ببرند.
شرکت در انتخابات گوناگون، گرچه برای مجاهدین میدان جمع‌آوری نیرو بود، اما می‌توانست برای حاکمیت نیز یک نقطه مثبت تلقی شود. اما جریان‌هایی در حاکمیت و در رأس رهبری بودند که نمی‌خواستند مجاهدین حتی به اندازه یک یا دو کرسی در مجلس، جایی در حاکمیت و تریبونی برای سخن گفتن داشته باشند.
نقطه اوج همگرایی مجاهدین خلق با حاکمیت جدید در روز ملاقات مسعود رجوی و موسی خیابانی با آیت‌الله خمینی در قم بود (اردیبهشت ۱۳۵۸). در همین روز محمدرضا سعادتی در تهران و در هنگام ملاقات با کاردار سفارت شوروی، به اتهام جاسوسی دستگیر می‌شود. دستگیری سعادتی در روز ملاقات رجوی و خیابانی با آیت‌الله خمینی، آن روی سکه نزدیکی مجاهدین و حاکمیت به یکدیگر بود. در خاطرات برخی از جمله خاطرات آیت‌الله یزدی می‌خوانیم که در آن ایام موج سنگینی به‌منظور جلوگیری از این ملاقات و این که آیت‌الله خمینی را به اعلام موضع هر چه صریح‌تر و علنی‌تر در مقابل مجاهدین بکشانند، به‌راه افتاده بود.

به باور من ورود مجاهدین به آن عرصه‌ها می‌توانست عامل تسکین‌دهنده و آرام‌کننده باشد. اگر در یک روند معین و مشخص اجتماعی، مردم برنامه‌های آنها را تجربه می‌کردند و آنها را ناتوان و یا توانا در انجام وعده‌هایشان می‌دیدند، این روند به‌طور طبیعی و دموکراتیک باعث کنار رفتن مجاهدین یا کنار رفتن هر جریان دیگری می‌شد

به‌طور خلاصه باید بگویم سازمان مجاهدین که از زمان پیدایش به‌خاطر نظرات جدید و رادیکال و نیز به‌خاطر جانبازی‌ها و فداکاری‌های افرادش در صحنه سیاسی ـ اجتماعی ایران و بویژه در میان نیروهای مذهبی و حتی شماری از روحانیون، اقتدار و اعتبار ویژه‌ای کسب کرده بود، پس از ماجرای تغییر ایدئولوژی سال ۵۴ به‌شدت اعتبار و اقتدار خود بر نیروهای مذهبی را از دست داد. در این ایام مجاهدین با دو موج مخالف یکی مارکسیستی و دیگری مذهب سنتی روبه‌رو شدند.
مجاهدین در مقابله با دو جریان مذکور به افزایش استحکام تشکیلاتی و افزایش اقتدار رهبری و به‌طور مشخص رهبری مسعود رجوی متوسل شدند، یعنی درست به نقطه‌ای متوسل شدند که

پیشتر، از آن ضربه خورده بودند. به این ترتیب اقتدار و استبداد تشکیلاتی و فعال مایشاء بودن مرکزیت این بار در شکلی دیگر باز تولید شد.
با بازشدن درهای زندان، مرکزیت مقتدر که همه کارهای خود را تئوریزه کرده وارد صحنه اجتماع شد. سازمان به شکل «سازمان» باقی ماند و مناسبات دموکراتیزه نشد.
از سوی دیگر جریان‌های موسوم به راست و محافظه کار که تا دیروز در زندان «راست ارتجاعی» قلمداد می‌شدند بخش بانفوذ حاکمیت را تشکیل دادند. همین بخش از حاکمیت بیشتر متمایل به آغاز درگیری بود. مجاهدین در سال‌های اول و دوم پس از پیروزی انقلاب ـ به نظر من تا اواخر ۱۳۵۸ ـ درایت نسبی به خرج داده و از درگیر شدن پرهیز کردند.
باید یادآوری کنم که پیش از این، از جمله در ماجرای گنبد و کردستان، مجاهدین در هشدارهای خود به جریان‌هایی نظیر اشرف دهقانی و نیز سازمان چریک‌های فدایی خلق به درستی نوشته بودند: «... بغرنج کردن هر چه بیشتر مسائل، راه را بر حل مسالمت آمیز آنها بسی ناهموارتر می‌کند... یکی از بارزترین خصوصیات و نحوه عمل امپریالیست‌ها و مرتجعین بهره‌برداری از نارسایی‌ها و اشتباهات و برخوردهای غیراصولی و حتی حساسیت‌های نیروهای مختلف و اختلافات آنها با یکدیگر است... برای خاتمه داد به بحران موجود از چریک‌های فدایی می‌خواهیم که برای اثبات حسن نیت خود و تأیید عملی بیانیه‌هایشان موقتاً هم که شده، تمام فعالیت‌های سازمان و اعضای خود را در گنبد متوقف کرده و مانع هر فعالیتی به نام «فدایی» گردند. این مطلب می‌تواند به مناطق دیگری که در آنجا نیز بیم سوءاستفاده امپریالیست‌ها و ایادی ارتجاع و ضدانقلاب می‌رود، تعمیم یابد.» (۷)
اما مجاهدین وقتی خود در معرض حادثه قرار می‌گیرند، توصیه درست خود به چریک‌ها را عملاً فراموش می‌کنند. به این ترتیب بهمن ۵۸ و در زمانی که مجاهدین حضوری حتی نمادین، در حد یک یا دو کرسی در مجلس ندارند و در شرایطی که بدنه تشکیلاتی‌شان به‌شدت متورم و بزرگ شده است؛ همزمان می‌شود با کشته شدن یکی از هواداران سازمان به‌نام عباس عُمانی. به این مناسبت و نیز سالگرد شهادت احمدرضایی اولین شهید سازمان در زمان شاه، میتینگی باعنوان «آینده انقلاب» در دانشگاه تهران برگزار می‌شود. در این سخنرانی مسعود رجوی دو اشتباه بزرگ مرتکب شد: نخست این که کشته شدن عباس عمانی را با کشته شدن احمدرضایی مقایسه کرد و هم‌طراز دانست. چنین مقایسه‌ای در بطن خود مقایسه رژیم شاه با رژیم آیت‌الله خمینی بود. مسعود رجوی پیش از این نسبت به چنین مقایسه‌ای به سایر گروه‌ها هشدار داده بود. دیگر این که در جوی عاطفی اعلام کرد که «وای به روزی که مشت را با مشت و گلوله را با گلوله پاسخ دهیم.»
از این رو بهمن ۵۸، پایان یک مرحله و آغاز مرحله‌ای دیگر است.

■ این ایام همزمان است با اولین انتخابات ریاست جمهوری در جمهوری اسلامی و کاندیدا شدن مسعود رجوی.

□ بهمن ۱۳۵۸ اولین انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد. جلال‌الدین فارسی کاندیدای حزب جمهوری اسلامی به دلیل ایرانی‌الاصل نبودن و مسعود رجوی با اعلام این نظر آیت‌الله خمینی که کسی که به قانون اساسی رأی نداده نمی‌تواند حافظ و مجری آن باشد از صحنه رقابت کنار رفتند.
حذف جلال‌الدین فارسی و مسعود رجوی، ناتوانی حزب جمهوری برای معرفی کاندیدای مطلوب و نزدیکی انتخابات شرایطی را به وجود آورد که به نفع ابوالحسن بنی‌صدر تمام شد. با توجه به این که بسیاری ایشان را به خاطر بعضی موضع گیری‌ها منتخب امام نیز می‌دانستند، بنی‌صدر با درصد بسیار بالایی به ریاست جمهوری رسید.
در انتخابات ریاست جمهوری نوعی صف‌بندی و جبهه گیری صورت گرفت که از منظر جمهوری اسلامی تحریک کننده بود. قریب به اتفاق نیروی خارج از حاکمیت (غیر از حزب توده) مستقیم و غیرمستقیم از کاندیداتوری مسعود رجوی حمایت کردند. حزب دموکرات کردستان ایران، شیخ عزالدین حسینی، کانون فرهنگی ـ سیاسی خلق ترکمن، سازمان چریک‌های فدایی خلق، سازمان کومله، ۵۰ تن از اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها از جمله جریان‌ها و افراد گوناگونی بودند که از کاندیداتوری رجوی حمایت کردند.

قدرت طی روند انقلاب به‌سادگی به‌دست آمده بود، جریان‌های حاکم حاضر نبودند آن را به سادگی از دست بدهند و یا با دیگران مشارکت و تقسیم کنند. نیروهای مخالف هم می‌خواستند هر چه زودتر قدرت را به‌دست آورند. اینجاست که بحران به‌وجود می‌آید و من این بحران را هم در وجه حاکمیت و هم در وجه سازمان مجاهدین به روشنی می‌بینم

دور بعدی رویارویی مجاهدین با حاکمیت مربوط به انتخابات اولین دوره مجلس شورای ملی است که بعدها شورای اسلامی نامیده شد. در اواخر اسفندماه ۵۸ انتخابات مجلس که دو مرحله‌ای بود، برگزار شد. سازمان مجاهدین از یک‌ماه پیش به استقبال این انتخابات رفت، اما هیچ یک از کاندیداهای رسمی آن موفق به کسب اکثریت آرا نشدند. در یکی دو مورد هم که عناصر وابسته به مجاهدین انتخاب شدند، اعتبارنامه آنها تصویب نشد. با این همه انتخابات مجلس اول همانند انتخابات ریاست جمهوری یک موضوع را نشان داد و آن این که مجاهدین، هر چند با فاصله زیاد، اما بلافاصله بعد از نیروهای حاکمیت قرار دارند.
به نظر من در میان مجموعه نیروهای حاضر در صحنه در آن دوران، فقط یک نیرو دارای مشخصه‌های چندگانه‌ای بود که به آن این امکان را می‌داد به‌عنوان بدیل و نیروی بعد از حاکمیت ـ هر چند با فاصله زیاد ـ خود را مطرح کند؛ این نیرو سازمان مجاهدین خلق بود.
اگر بخواهم مبانی نظری مجاهدین را در چند کلمه توضیح دهم به سه پایه سوسیالیسم، ناسیونالیسم و اسلام می‌رسم. آن سه پایه‌ای که

نظر سازمان مجاهدین درباره مبرم‌ترین مسائل روز

انقلاب ما ناقص وناتمام ورو به افول خواهد بود مگر آنکه:
۱ـ نظام ارتش مزدور وپس‌مانده شاه اساساً وبنیاداً منحل وبه طور انقلابی تجدید سازمان شود.
۲ـ هیچگونه تفسیق نظامی وسیاسی برای انقلابیون اصیل وجان بر کف که از قدیم می‌جنگیده‌اند به وجود نیاید.
۳ـ به مصداق جزای جنگدین فی‌الارض « مجازات جنایتکاران و شرکای رژیم پهلوی با قاطعیت کامل در یک دادگاه ملی مردمی، یعنی دادگاه خلق که قضات آن را نمایندگان اقشار مختلف مردم تشکیل داده باشند به عمل آید. به این ترتیب کارگران، دهقانان، پیشه‌وران، اصناف، فرهنگیان، برادران دلیر ارتش، دانشجویان و همه گروهها و اقشار و طبقات خلق در هر موردی شاهد و قاضی محاکمات خواهند بود. و محاکمه آنها باید در یک دادگاه مردمی صورت گیرد.
۴ـ انتصابات تا سر حد امکان و به خصوص در سطح کادرهای رهبری کننده با نظر شورایهای مردمی صورت گیرد. به این ترتیب عموم طبقات و قشرهای خلق چه در ارتش و چه در دانشگاهها و چه در کارخانجات و ادارات درحیات سیاسی و اقتصادی مردم سهیم می‌گردند.
و با جان و دل در احیا و بازسازی و محافظت از آن کوشش می‌کنند.
رجوی در این مورد دو آیه از قرآن را قرائت کرد و گفت:
حالا هر مورد هر کدام از این مسایل مبرم و به خصوص اولی یعنی ارتش مختصراً توضیح میدهیم.

ارتش باید تجدید سازمان شود

این مبرم‌ترین مسئله کنونی ماست. انحلال و تجدید سازمان انقلابی ارتش، لابد همه خوانده‌اید، در مطبوعات روز پنجشنبه که چه نقشه‌هایی امپریالیستها و عمالشان برای ما کشیده‌اند و در همین جا لازم می‌دانم از روزنامه‌های کیهان و آیندگان و اطلاعات برای این روشنگری تشکر کنم. نقشه‌هایی برای حفظ همین ارتش و تجدید سازمانش. همین ارتش پس مانده شاه به عبارت دیگر حفظ ارتش شاه ولی بدون شاه. مسئله این نیست که ما با فرد بخصوصی در ارتش دشمنی داشته باشیم، مسئله اساس و نظام و سیستم ارتش است.

بنیانگذاری سازمان براساس آن شکل گرفت از دلایل رشد جدی سازمان چه در دوران شاه و مبارزه مسلحانه و چه در فردای پیروزی انقلاب بود. هرچند سه مؤلفه «ناسیونالیسم، اسلام و سوسیالیسم» به گفته عده‌ای ناهمگونی‌ها و ناهمخوانی‌هایی دارد، اما به نظر من پتانسیل نهفته در آن می‌توانست به سرعت باز شده به جذب نیرو بپردازد. شخصیت رجوی و توان تشکیلات نیز البته بسیار مؤثر بود. ناگفته پیداست که سازمان مجاهدین کنونی با اصول اولیه بنیانگذاری سازمان و به‌دنبال آن سه پایه مذکور فاصله بسیار گرفته که موضوع مطلب کنونی ما نیست.

در این ایام قرارداد نانوشته‌ای بین نیروهای حاکمیت وجود داشت دایر بر این که مجاهدین به هیچ‌وجه به ارگان‌های تصمیم‌گیری و قدرت وارد نشوند. این به نظر من یکی از آن اشتباه‌های جدی و استراتژیک و شاید هم از منظری دیگر مشکل ساختاری در حاکمیت جمهوری اسلامی باشد. این عزم از سابقه خصومت‌های پیشین در زندان و نگرانی از تکرار آن ناشی می‌شد.

با این وضعیت است که وارد سال ۱۳۵۹ می‌شویم؛ سال شدت گرفتن درگیری‌ها، سال کشته و زخمی شدن هواداران، سال تحریک متقابل و حمله به سازمان مجاهدین. سالی است که نشریه موسوم به «منافق» ظاهراً توسط گروه‌های ناشناس منتشر می‌شود. این در شرایطی بود که جامعه فاقد سنن دموکراتیک از استبدادی طولانی رها شده و نیروها به سرعت وارد صحنه اجتماع شده بودند. توجه داشته باشیم که انقلاب به سرعت و سهولت به پیروزی رسید و روحانیت که انتظار چنین پیروزی سهل و سریعی را نداشت خود را در رأس و در رهبری می‌دید.

جریان حاکم معتقد بود که حضور مجاهدین در ارگان‌های قدرت و امکان‌دادن به آنها، نه تنها باعث آرامش و «تمکین» آنها نخواهد شد، بلکه باعث زیاده‌خواهی، تحریک و طلب کردن باز هم بیشتر توسط آنها خواهد شد و از این نگاه بود که می‌گفتند هرچه کمتر آنها را وارد حوزه حاکمیت کنیم بهتر است. این نظریه‌ای است که به شکل‌های گوناگون باعنوان خودی و غیرخودی مطرح است.

به باور من ورود مجاهدین به آن عرصه‌ها می‌توانست عامل تسکین‌دهنده و آرام‌کننده باشد. اگر در یک روند معین و مشخص اجتماعی، مردم برنامه‌های آنها را تجربه می‌کردند و آنها را ناتوان و یا توانا در انجام وعده‌هایشان می‌دیدند، این روند به‌طور طبیعی و دموکراتیک باعث کنار رفتن مجاهدین یا کنار رفتن هر جریان دیگری می‌شد.

اینجاست که بحران به‌وجود می‌آید و من این بحران را هم در وجه حاکمیت و هم در وجه سازمان مجاهدین به روشنی می‌بینم؛ مهمترین مسئله آنها «حفظ قدرت» یا «کسب قدرت» بود، آن هم تمامی قدرت و از کوتاه‌ترین راه. این تمامیت‌خواهی البته بعداً توجیهات ایدئولوژیکی خود را در هر دو سو پیدا می‌کند.

مجاهدین به حاکمیت جدید کم بها می‌دادند و پایه‌ها، توان تبلیغاتی، مشروعیت و قدرت بسیج اجتماعی آن را در نظر نمی‌گرفتند. آنها به سازمان مجهز و تبلیغات وسیع خود بیش از اندازه اتکا و باور داشتند و قدرت بسیج اجتماعی و اعتقادی طرف مقابل را که البته به شیوه و روش دیگری بود نادیده گرفته و یا کم می‌انگاشتند.

مجاهدین به حاکمیت جدید کم بها می‌دادند و پایه‌ها، توان تبلیغاتی، مشروعیت و قدرت بسیج اجتماعی آن را در نظر نمی‌گرفتند. آنها به سازمان مجهز و تبلیغات وسیع خود بیش از اندازه اتکا و باور داشتند و قدرت بسیج اجتماعی و اعتقادی طرف مقابل را که البته به شیوه و روش دیگری بود نادیده گرفته و یا کم می‌انگاشتند

دور دوم انتخابات مجلس اواسط اردیبهشت ماه ۵۹ به پایان رسید و مجاهدین از ورود به مجلس محروم ماندند.

جنگ روانی ـ تبلیغاتی مجاهدین و حکومت از صفحات نشریه مجاهد و روزنامه جمهوری‌اسلامی «ارگان حزب جمهوری‌اسلامی» فراتر رفته به مراسم نمازهای جمعه کشیده شد و با حملات نیروهای موسوم به حزب‌الله به مراکز مجاهدین و ضرب و جرح منجر به قتل آنان در شهرهای مختلف تکمیل شد.

فهرست قربانیان مجاهدین که با عباس عمانی در ۵ بهمن ۵۸ آغاز می‌شود روزبه‌روز طولانی‌تر شد.

حاکمیت نوپا که شاهد پیروزی بود و قدرت و نیز اقبال توده‌های میلیونی را همزمان در آغوش داشت؛ بیشتر دل‌نگران «حال» بود تا «آینده»، از این‌رو در میان آنان کمتر شاهد «نگاه تاریخی» و «درازمدت» برای تحقق جامعه‌ای باثبات، آرام و پایدار بودیم. مشکل آنها مشکل روز و روزمرگی بود؛ مشکلی که به‌نظر می‌رسد بعد از گذشت ۳۰ سال هنوز حل ناشده باقی مانده است.

مجاهدین در روز ۲۲ خرداد ۵۹ با اجازه قبلی از وزارت کشور اعلام یک تجمع و سخنرانی در استادیوم امجدیه می‌کردند. مراسم به مناسبت هشتمین سالگرد شهادت رضا رضایی بود. عنوان سخنرانی «چه باید کرد؟» و سخنران مسعود رجوی بود. او تلاش می‌کرد پس از دو تجربه انتخابات ریاست‌جمهوری و انتخابات مجلس، آبی بر آتش بریزد و خطاب به علما، روحانیون، رجال و شخصیت‌های سیاسی سخنرانی عاطفی‌ای ایراد بکند و آنها را مورد خطاب قرار دهد که چه باید کرد؟ این سخنرانی در مقایسه با سخنرانی «آینده انقلاب» دانشگاه تهران که بسیار تحریک‌کننده بود، بسیار مثبت و تأثیرگذار بود. با این همه طی همین سخنرانی گروه‌های موسوم به حزب‌الله به مراسم حمله کردند. در این مراسم نوجوان دیگری به‌نام مصطفی ذاکری کشته شد.

در امجدیه گفتمان رجوی، قانونی بود. این گفتمان قانونی است که تأثیر و تأسف وزیر کشور را نیز برمی‌انگیزد. تعدادی از نمایندگان مجلس در تاریخ ۲۸ خرداد به ماجرای امجدیه می‌پردازند و آنها هم خواستار کنترل و مهار نیروهای خودسر و غیرقانونی می‌شوند. به نظر می‌رسید تحول در سمت‌وسوی قانونگرایی و در واقع گفتمان قانونی و گفتمان آغاز شده است.

در این ایام رئیس جمهور بنی‌صدر بر سر تعیین نخست‌وزیر و اعضای کابینه خود با مجلس تحت کنترل «حزب جمهوری‌اسلامی» مشکل داشت.

وقتی ما رفتیم تنها رفتیم با چشمهای بسته ما را ببرند بر مسندها و

اطلاعیه اعلام مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران در برابر جریان اپورتونیستی (انحرافی) چپ‌نما

۱- سازمان مجاهدین خلق ایران سازمانی است با ایدئولوژی اسلامی متعهد به مبارزه مکتبی که در سال ۱۳۴۴ بوسیله محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن و اصغر بدیع‌زاده گان بنیان گزاری شده و مجاهدین ادامه‌دهندگان راه آنان هستند.

۲- جریان اخیر (تغییر دادن ایدئولوژی سازمان) یک جریان اپورتونیستی (انحرافی) چپ‌نماست که سرکردگان آن به سازمان مجاهدین خلق ایران و در نتیجه به جنبش خیانت کرده‌اند.

۳- این جریان اپورتونیستی چپ‌نما هیچگونه تغییری در کژاه اصلی ما ایجاد ننموده دشمن اصلی ما رژیم و حامیان امپریالیست آن می‌باشند.

۴- این جریان اپورتونیستی چپ‌نما بهیچوجه حق استفاده از نام ومجاهدین» را ندارد و ادامه استفاده از آن بمنزله استمرار خیانت است. نام ومجاهدین» متعلق به سازمان مجاهدین خلق ایران است که پایبستی بدون هیچگونه تغییر با همان آرم و آیه و سال تأسیس مورد استفاده قرار گیرد.

۵- هیچ جریان یا عنصر مسلمان نمایستی با این اپورتونیستها ارتباط و همکاری داشته باشد، درگونه ارتباط و همکاری سازشکاری محسوب می‌شود.

۶- ما با این جریان اپورتونیستی چپ‌نما مبارزه می‌کنیم تا به خط صحیح بازگشته یا منزوی گردد- مبارزه ما یک مبارزه سیاسی با شیوه‌های افشاگرانه است و هرگونه استفاده از شیوه‌های ارتجاعی از قبیل کشتن، لو دادن، همکاری با پلیس و کمک گرفتن از امکانات رژیم را محکوم می‌کنیم.

۷- ما بین این اپورتونیستها و سایر مارکسیستها تفاوت قائلیم مگر اینکه آنها این اپورتونیستها را تأیید کنند.

۸- ما به تمام نیروهائی که علیه ارتجاع، امپریالیسم و استثمار مبارزه می‌کنند احترام می‌گذاریم و از دستاوردهای علمی و تجارب انقلابی آنها استفاده می‌کنیم.

۹- برادران مجاهد ما در داخل زندان‌ها نبایستی با این اپورتونیستها رابطه‌یی جز رابطه انسانی و حداقل رابطه صنفی برقرار کنند.

۱۰- این جریان اپورتونیستی چپ‌نما موجب بروز زودرس یک جریان راست ارتجاعی شده است که در مرحله کنونی تهدید اصلی درونی مجموعه نیروهایی است که تحت عنوان اسلام مبارزه می‌کنند، که ما با آنهم مبارزه می‌کنیم. جریان فوق از شدیت با نیروهای انقلابی بویژه مجاهدین شروع شده و سپس در مسیر رشد خود با نفی مشی مسلحانه به سازشکاری و تسلیم‌طلبی و سرانجام خروج از جبهه خلق و تغییر کشاد اصلی منجر می‌شود. این جریان اپورتونیستی خطر بروز و رشد خصایص ارتجاعی را در درون نیروهای مترقی مذهبی پیش می‌آورد. در مورد ادامه‌دهندگان راه مجاهدین گرایشات راست از تجدیدنظر در دیدگاههای بنیادی سازمان آغاز می‌شود.

۱۱- سلطه این جریان اپورتونیستی چپ‌نما بر سازمان با اعمال شیوه‌های ضد انقلابی و استفاده فرصت‌طلبانه از موارد زیر صورت گرفته است:

الف- تکمیل نشدن کار ایدئولوژی سازمان و پیاده نکردن تعلیمات ایدئولوژیک در سطح وسیعی از کادرها بطور مکفی به علت رشد کمی نامتناسب با کیفیت

ب- ضربه شهریور ۵۰ و از دست دادن کادرهای ذیصلاح و در نتیجه عملزدگی و دنبال نکردن کار ایدئولوژیک.

ج- ترک تعلیمات ایدئولوژیک سازمان.

۱۲- ایدئولوژیک ما اسلام مبنی بر جهان‌بینی توحیدی است که جامعه را با شیوه‌های انقلابی بسوی تحقق کامل استثمار و استقرار نظام توحیدی (قسط) هدایت می‌کند و لذا در هر شرایط تاریخی اساساً متکی به محروم‌ترین و ناآگاه‌ترین نیروها و طبقات اجتماعی (مستضعفین) می‌باشد بنابراین مجاهد خلق در پرتو ایدئولوژی اسلامی خود با ویژگیهای ضد امپریالیستی، ضد ارتجاعی و ضد استثماری که در شرایط حاضر مشی مسلحانه را ایجاب می‌کند، مشخص می‌شود. وظیفه ما در شرایط کنونی حفظ و حراست میراث مجاهدین و تلاش در جهت احیاء و بازسازی آن می‌باشد.

در کشاکش این درگیری نوار مذاکرات پنهانی یکی از سران حزب جمهوری به‌نام حسن آیت منتشر شد. مجاهدین در تهیه این نوار و رساندن آن به دست بنی‌صدر نقش داشتند.

به این ترتیب اختلاف‌های بنی‌صدر با حزب جمهوری اسلامی بر صورت مسائل موجود افزوده شد.

مجاهدین با تمام قوا جانب رئیس جمهور را گرفتند. مواضع مشترک، همکاری مشترک را هم به‌دنبال آورد. ورود مجاهدین به اختلاف درونی حاکمیت (بنی‌صدر ـ حزب جمهوری اسلامی) بر حساسیت نسبت به آنها افزود. در شرایطی که ماجرای امجدیه می‌رفت تأثیرگذار باشد، افشای نوار آیت، افتراق و شکاف در رأس حاکمیت را برملا کرد. این خط قرمز آیت‌الله خمینی بود که هرگاه مسائل به چنین نقطه‌ای رسیده شخصاً وارد می‌شد و موضع‌گیری می‌کرد؛ موضع‌گیری‌ای که به نفع حفظ نظام و نیروهای تشکیل‌دهنده آن تمام می‌شد. ماجرای نوار آیت، مطرح‌شدن مسئله «چماق‌داری» و برهم‌زدن اجتماعات، بر متنی از ترس قدیمی و سابقه‌دار حاکمیت که پیش از این اشاره کردم، موجب شد که آیت‌الله خمینی در چهارم تیرماه سال ۱۳۵۹ رسماً موضع‌گیری کند. آیت‌الله خمینی در آن سخنرانی نتیجه‌گیری می‌کند که هدف نه چماقداری، بلکه تضعیف روحانیت است. می‌دانیم که از نظر ایشان روحانیت نیروی حامل اسلام است. ایشان همیشه اعلام کرده بود که اسلام بدون روحانیت وجود ندارد. مجاهدین بلافاصله پس از اعلام نظر آیت‌الله خمینی عقب‌نشینی کرده و ستادهایشان را تعطیل کردند. یک روز بعد از سخنرانی آیت‌الله خمینی در ۵ تیرماه ۵۹ دادستانی انقلاب طی اطلاعیه‌ای بسیاری از نشریات از جمله «نشریه مجاهد» را تعطیل کرد.

پنج ماه بعد (آذر ۱۳۵۹) «نشریه مجاهد» با نادیده گرفتن ممنوعیت دادستانی منتشر شد. در مرحله جدید نوک تیز حمله مجاهدین علیه حزب جمهوری اسلامی و دبیرکل آن آیت‌الله بهشتی بود.

■ در این هنگام حل‌وفصل مسئله گروگان‌های امریکایی هم بر مسائل و مشکلات دیگر افزوده بود.

□ بله، مذاکرات برای حل‌وفصل مسئله گروگان‌های امریکایی آغاز شده بود. در تاریخ دوم دی‌ماه ۱۳۵۹ نشریه مجاهد در شماره ۱۰۲، پیامی از مسعود رجوی را به‌عنوان سرمقاله منعکس کرد. عنوان سرمقاله «پیام برادر مجاهد مسعود رجوی به خلق قهرمان ایران» بود. بلافاصله پس از تیتر، این مطلب به‌چشم می‌خورد: «باید بدون هیچ پرده‌پوشی و با صراحت تمام به‌عنوان نماینده‌ای از نسلی که با خون و آتش خود درخت انقلاب را بارور کرد به همه افراد و مقاماتی که در هر مقام و منصب و لباس می‌خواهند مجدداً پای جهانخواران را به این میهن باز کنند گوشزد کنم که اگر به دادگاه‌های الهی ـ اخروی باور ندارند مبادا دادگاه‌های خروشان و بی‌امان خلق را فراموش کنند. صریحاً متذکر می‌شوم که تا وقتی یک مجاهد خلق در میهن ما وجود دارد، امریکا نباید و نخواهد توانست که به این کشور بازگردد.»(۸)

نقطه عطفی تازه در روابط مجاهدین خلق و جمهوری اسلامی رقم خورد. تندگویی و تندخویی از سویی و حرکات خشن و ضرب و شتم، که به قتل هم انجامید از سوی دیگر، بر بی‌اعتمادی متقابلی که از سال‌ها پیش وجود داشت افزود و خواه ناخواه تأثیری تشدیدکننده بر اختلافات داشت.

کشته‌شدن مظلومانه عباس عمانی، موج‌هایی از تظاهرات مجاهدین را در پی داشت و باز هم کشته‌شدن تنی چند از هواداران و اعضای سازمان را به‌دنبال آورد.

در گفت‌وگوهای بعدی به ادامه تحولات تا مقطع ۳۰ خرداد و هفت تیر ۱۳۶۰ خواهیم پرداخت.

پی‌نوشت:

۱ـ مجموعه اعلامیه‌ها و موضع‌گیری‌های سیاسی مجاهدین خلق ایران، جلد اول، انتشارات سازمان مجاهدین خلق.

۲ـ روزنامه کیهان، ۱۸ بهمن ۵۷.

۳ـ همان، ۱۹ بهمن ۵۷.

۴ـ همان، ۲۱ بهمن ۵۷.

۵ـ مجموعه اعلامیه‌ها و موضع‌گیری‌های سیاسی سازمان مجاهدین، جلد اول.

۶ـ همان، دوم اسفند ۵۷ به مناسبت سالروز شهادت سرگرد مجاهد علی محبی.

۷ـ همان، صفحه ۱۰۴.

۸ـ مجموعه سرمقاله‌های نشریه مجاهد، مهمترین موضع‌گیری‌های سیاسی مجاهدین خلق، ص ۳۴۸، از انتشارات سازمان مجاهدین خلق.